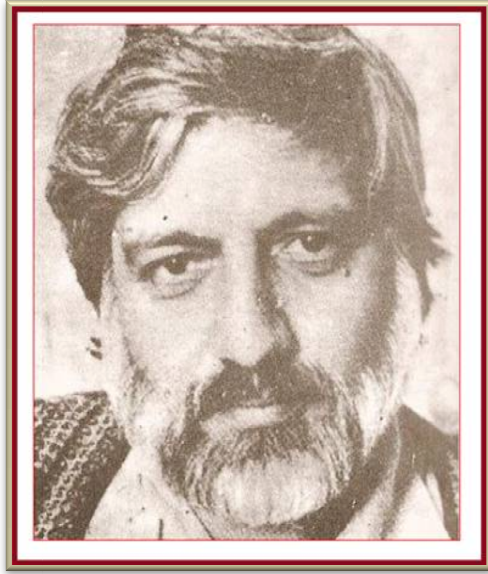


پیام به جوانان قرن بیست و یکم

نگارش مختصری از: زنده یاد پروفسور "عبدالقیوم رهبر"



نشر و ارسال به خروش رعد: کمیته فرهنگی و تحقیق تئوریک (ساما)

بازتایپ: سهراب هوادار (ساما)

تاریخ دلو ۱۳۹۵ش

تقدیم به اطفال و جوانان مجاهد و مهاجری که گذشته و آینده شان را استعمار و ارتجاع بلعیده و در زمان حال نیز چیزی جز آرزو ندارند.

جامعه انسانی در کلیت تاریخ خود، شاهد و حادث میلاد انسان های بزرگی بوده که به پاسخ ضرورت تاریخی در هر برش زمانی، با پیشتازی، روشنگری و رهگشائی در مقام طلایه دار و جلو دار پویه حماسی انسان، چراغ به دست به جنگ سیاهی ها و زشتی ها رفته اند. در این میان کاروان رهائی انسان افغانی به کهنسالی تاریخ، در هر منزل کاروان سالارانی داشته است که فرزانه "رهبر" یکی از این سلسله محسوب می شود.

شهید "رهبر" با عشق آتشین به میهن، مردم و سرنوشت شان، تمامی نیرو، خرد و دانش استثنائی خود را جسورانه در خدمت امر دشوار، ولی پر افتخار آزادی به کار گرفته و اندرین راه چون علمداری شایسته، خوش درخشید. در جریان این رهنوردی و مارش تاریخی بود که قلب پر امید او آماج تیر دشمنان وطن و مردم قرار گرفته و سالار "لشکر جرار" آزادی و انسانیت به جاودانگی پیوست. با آنکه کاروان پیشرونده رنج و مبارزه از قافله سالاری "رهبر" محروم است، ولی سیستم افکار و اندیشه های رهنمونی، تحلیل ها و پیش بینی های داهیان و سرانجام منش ها و کنش های وی چون ستاره صبح سمت رسیدن به روشنائی فردای تابناک را نشان می دهد.

رساله حاضر که در سال ۱۹۸۸ توسط خامه شهید "رهبر" رقم زده شده است، اینک در گرامی داشت سومین سالروز شهادت آن بزرگمرد به نشر می رسد.

۱- جوانان افغان در آغاز قرن بیست و یک چرا به جوانان؟ چرا قرن بیست و یکم؟

پیش درآمد:

انسان معاصر سرگردان است. پیشرفت سریع و شگرف انسان در طی پنجاه سال اخیر آنچنان گسترده و در ابعاد ناپیدا کرانه سیر کرده است که انسان که خود آفریننده و گرداننده آنست، اکنون اسیر دستاورد ها و فرآورده های خود شده است و هنوز نمی داند که این گنجینه لایتناهی اختراعات و اکتشافات جدید را در کدام قالب اجتماعی مناسب بریزد و با کدام معیار ها و ضابطه های ارزشی آن را آذین ببندد.

می گویند قرن نوزدهم، قرن انسان های بزرگ و مشکلات و معضلات کوچک بود و قرن بیست، قرن مشکلات عظیم، پیچیده و لاینحلی است که در دست انسان های کوچک، ناتوان و مفلوج گیر افتاده است. آیا قرن آینده، این عدم تناسب و ناموزونی دو قرن گذشته و کنونی را خواهد توانست با انسان های بزرگ پاسخ بگوید؟

از آغاز تاریخ مکتوب انسانی تا کنون، جامعه انسانی با دگرگونی های بیشماری همراه بوده است. حوادث و رخداد ها همراه با انسان های نیک سرشت و بد طینت در جریان حرکت پیشرونده و سیر متعالی انسانی، تاریخ پرمجرای ما را می سازد که گاه حوادث و

رخدادها در سایه عظمت شخصیت‌ها رنگ می‌بازند و زمانی هم حادثه‌ها قهرمانان خود را می‌بلعند، ولی در همه احوال، اوضاع و شرایط موجود و جریانات متضاد لایتناهی مؤثر بر رخدادها شکل‌زهنائی رخدادها و شخصیت‌ها را ترسیم می‌نمایند.

در جریان پیش از هشت دهه قرن حاضر، تکاپو و تپ و تلاش انسان‌ها برای شکل‌دهی جوامع آرمانی، برای پیشرفت و رشد اقتصادی، برای "جهان وطنی" کردن اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی، برای دستیابی به گوشه‌های تاریک جامعه طبیعی و اجتماعی، سفر به فضای خارجی و تسلط بر کیهان، داخل شدن در عصر-تکنولوژی هسته‌ای و تجاوز از آن به عصر-انفارماتیک (کامپیوتر)، جدی شدن مشکلات محیط زیست، خطرناک شدن تفاوت‌های اجتماعی-اقتصادی در داخل جوامع ملی و در سطح جهانی، ناهماهنگی و تضاد میان پیشرفت‌های علمی و صنعتی، و اشکال و مناسبات اجتماعی حاکم در جوامع و به ویژه مشکل استعمار، امپریالیسم، نژادگرایی، جنگ‌های خانمانسوز تجاوزی، پرابلم‌های مربوط به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی (دموکراسی به مفهوم عام آن) و صدها مسائل دیگر، فقط می‌تواند برای انسان‌های قرن ما یک نکته را به اثبات رساند که ما هنوز تا "انسان شدن" فاصله زیادی داریم.

هم اکنون، کتله‌های وسیع بشری برای انسانی کردن جوامع خود برنامه‌هایی برای ورود به قرن بیست و یک در دست تهیه دارند. گرچه این برنامه‌ها در شمال، غیر از آن‌ست که در جنوب، در شرق در مخالفت با غرب و از این جامعه در تناقض با آن دیگر نیست و امیدی نیست که بتواند برنامه‌هماهنگی برای انسانی ساختن واقعی عرضه نماید، ولی به هر حال، این برنامه‌ریزی‌های درازمدت ما را هم مجبور می‌سازد نیمه‌چشمی به آینده خود و فرزندان خود داشته باشیم و از هم اکنون خود را برای ورود به قرن جدید که با معضلات و پرابلم‌های بی‌حد و حصری همراه است، آماده سازیم و ما که اکنون خورشید طلایی رنگ آماده به غروب را در بالای کوهستان زمانه می‌مانیم، به کسانی که در صبحگاهان قرن آینده سر از خاور برون می‌آورند، پیام دردآلود خود را در میان بگذاریم تا مگر اشاره‌ما گنگ‌های خوابیده در جهان را نسل آینده و امید فردا بشنود.

این پیامیست به جوانان قرن بیست و یکم، به جوانان افغانی.

۲- سیمای جهان در آغاز قرن جدید:

قرن آینده، قرن جوانان و کودکان کنونی، قرن ماجراها و پیشرفت‌های بزرگ بشری خواهد بود. اگر بشریت با معیارها و مقیاس‌های نیمه دوم قرن بیست، بدون موانع جدی مانند جنگ جهانی سوم و خطرات غیرقابل پیش‌بینی، مسابقات هسته‌ای در زمین و فضای کیهانی و غیره به پیشرفت خود ادامه دهد، در قرن آینده، ما با شگفتی‌های باور نکردنی رو به رو خواهیم بود که نه تنها در ساحه علمی و تخنیکی دگرگونی‌های بزرگی را سبب خواهد شد، بلکه مجموعه مناسبات اجتماعی و شاید جهان‌بینی انسانی را در کل دستخوش تغییرات ژرفی خواهد کرد.

ولی به هر حال قرن آینده‌ما مشکلات و معضلات دوران کنونی را با خود به ارث خواهد برد. اگر ما پرابلم‌های دوران آینده را به طور دقیق نمی‌توانیم پیش‌بینی نمائیم، ولی معضله‌های دوران کنونی و سمت حرکت کلی آن‌ها را تا حدودی می‌توانیم بسنجیم.

یکی از مسائل و معضلاتی که در نیمه دوم قرن بیست به شدت خود را مطرح ساخته است، مسأله رشد اقتصادی - اجتماعی در پهنای جهان است.

جهان کنونی ما روز تا روز بیشتر به قطب های متضاد تقسیم می گردد، تفاوت میان شمال ثروتمند و جنوب نادار اکنون به هیچوجه کمتر از تناقضات میان قدرت های بزرگ در شرق و غرب نیست. شگاف میان دارا ها و نادارها از نگاه درآمد سرانه، درآمد ملی، سطح مصرف و تولید، آهنگ رشد تولید، امتیازات علمی، صنعتی و غیره در پهنای جهانی نه این که کم تر نشده که روز تا روز عمیق تر و وسیع تر نیز گردیده است.

اگر تعداد کمی از کشورهای جهان در حدود (۵٪) از مردمان جهان حدود (۶۰٪) تولیدات جهانی را به مصرف می رسانند، بیش از (۸۰٪) مردمان جهان فقط (۱۵٪-۲۰٪) تولید جهانی را مصرف می کنند.

این یک جانب بی عدالتی حاکم بر اوضاع جهانیست، جانب وحشتناک دیگر آن، همانا ارقام سرسام آور است که از ثروت های بشری در راه های ضد بشری یعنی مسابقات تسلیحاتی به مصرف می رسد. سال های هشتاد قرن کنونی ما افزایش جدیدی را در این گرایش نشان می دهد که نه تنها قدرت های بزرگ درگیر آند، بلکه با ایجاد مناطق آتشنا در گوشه و کنار جهان، این وباء به کشورهای فقیر، عقب مانده و کوچک نیز سرایت کرده است.

مشکل دیگر، مسأله عقب ماندگی کشورهای بسیاری در سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین است. حل این معضله، اساساً با داشتن سرمایه کافی، انتقال تکنولوژی و دانش پیشرفته بشری میسر است که تغییرات روبنایی مناسبی را به همراه داشته باشد.

تجربه سال های بعد از جنگ عمومی دوم نشان داده است که جریان سرمایه، بیشتر از کشورهای فقیر به کشورهای پیشرفته بوده است که با ظالمانه ترین انواع بهره کشی و مناسبات استثماراری همراه بوده است و نه بالعکس آن. کشورهای قدرتمند جهان که اکثراً دارای سطح تکنیکی، علمی و فنی پیش رفته اند، موانع جدی در راه انتقال آن به کشورهای عقب مانده از طریق محدودیت های تجاری و "دزدیدن مغزها" از کشورهای سه قاره به وجود آورده اند و در عین حال، قدرت های بزرگ، همواره در مناسبات روبنایی، از کشورهای وابسته به خود حمایت کرده اند که درست در نقطه مقابل پیشرفت و ترقی اجتماعی قرار دارد.

بدین صورت، مشکل عقب ماندگی در طول تقریباً نیم قرن اخیر در دایره تهی حرکت می کند و به طور کلی بشریت نتوانسته است این معضله انسانی و فراگیر را از قیود رهنانه امتیاز خواهی های سیاسی وارهاند.

این معضله در سال های اخیر آنچنان حاد و جدی شده است که پایه های اخلاقی و ارزشی مجموعه نظام حاکم بشری را زیر سؤال قرار داده و رسوائی های بزرگی را برای مدنیت حاکم کنونی بوجود آورده است.

بنابر تفاوت های روزافزون اقتصادی میان کشورهای فقیر و دارا، مسابقات تسلیحاتی وحشتناک و به هدر دادن ثروت های بشری در راه های غیر انسانی و خلق نفرت، بدبینی و بی اعتمادی در میان ملل همراه با مشکل عقب ماندگی و تاثیرات مخرب اقتصادی- اجتماعی آن بر نظام اقتصادی جهانی، خطوط اساسی سیمای رشد اقتصادی جهانی را در سال های اخیر قرن بیست می سازد.

معضله دیگری که ما با خود به نسل آینده به ارمغان می بریم، مشکل استعمار و امپریالیسم است. این معضله که از گذشتگان برای ما به ارث رسیده است، در قرن اخیر اشکال تازه ای از عملکردها و مانورها را به خود گرفت و نمونه های زشت و ننگینی را ثبت کتیبه خرائین تاریخ نمود. پافشاری روی امتیازات استعماری و کشتار بی رحمانه میلیون ها انسان در افریقا، آسیا و امریکا (الجزایر،

چین، ویتنام و افغانستان نمونه‌های متبارز آن است)، جنگ‌های جهانی اول و دوم و کشتار بیهوده میلیون‌ها انسان به خاطر ارضای هوس‌های جهانگشایانه، مداخله در امور داخلی دیگر کشورها از طریق غیرمشروع احیاناً به کمک خونریزی‌های بی حساب، کودتا، سرکوب آزادی خواهی و ایجاد عدم ثبات و ناامنی همراه با استثمار اقتصادی بی رحمانه کشور‌های کوچک و عقبمانده، هنوز هم پایان‌پذیرفته است و به عنوان عملکردهای مشروع سیاست قدرت طلبانه هنوز هم پایه‌های اساسی روابط بین‌المللی را می‌سازد.

گرچه قرن ما و به ویژه نسل ما و یک نسل پیشتر از ما کارهای بزرگی را در این زمینه انجام داده‌اند. از جنگ جهانی دوم بدین سو درخشان‌ترین نمونه‌های مبارزات آزادیخواهانه در طول تاریخ بشری به وجود آمده است، بیش از صد کشور و اکثراً از طریق مبارزات مسلحانه آزادیبخش به استقلال سیاسی رسیده‌اند و آگاهی عمومی و افکار عامه در سرتاسر جهان علیه استعمار و امپریالیسم، نژادگرایی، ترور و اختناق بسیج شده است. ولی هنوز هم افغانستان، اریتریا، آیرلند، افریقای جنوبی و نامیبیا مانند زخم ناسوری وجدان بشریت را آلوده و معذب می‌سازد.

هنوز استعمار بی رحمانه آفریقا، امریکای لاتین، خاورمیانه و میلیون‌ها خلق زحمتکش دیگر در سر تا سر جهان پرده تاریکیست که بر چشمان امیدوار بشریت کشیده شده است.

این قرن به پایان خود نزدیک می‌شود، ولی هنوز وقاحت و بیشرمی قدرت‌های استعمارگر و استثمارگر پایان نگرفته است. این زخم چرکین بر وجدان بشری، بر فرزندان ما در قرن بیست و یکم به ارث می‌رود و ما همگی باید از این بابت شرمنده و خجل باشیم که در قرن بیستم علی‌الرغم پیشرفت‌های بزرگ علمی، نتوانستیم آن پیشرفت‌ها را در ساحه اجتماعی و انسانی امتداد بدهیم، نتوانستیم بر مزار استعمار و امپریالیسم سنگ بگذاریم و بنویسیم: اینهم هدیه‌ای کوچک برای فرزندان ما در قرن بیست و یکم! ولی امیدواریم این افتخار را فرزندان ما صاحب شوند.

همگام با مشکل استعمار و امپریالیسم، مسأله آزادی‌های فردی و اجتماعی و یا به عبارت دیگر مسأله دموکراسی است، که ما تا کنون هم به حل قانع‌کننده‌ای نرسیده‌ایم.

مسأله دموکراسی قضیه تازه‌ای نیست. هزاران سال است که بشر طرح‌ها و نظریاتی در باره معنی دموکراسی و چگونگی پیاده کردن آن و حدود و ثغور آن ارائه کرده است. در قرن بیستم، عظیم‌ترین کوشش‌ها برای تعمیم دموکراسی و غنای مفهوم آن صورت پذیرفت و هم درین قرن به اثبات رسید که عظیم‌ترین جنایات و تخطی از دموکراسی زیر نقاب دموکراسی و آزادی علیه بشریت اعمال شده است. درس بزرگ و اساسی‌ای که از حرکت‌های عظیم توده‌ای در قرن بیستم و کوشش‌های ناکام و یا کامگار آن می‌تواند به دست آید، اینست که مفاهیم ارائه شده فلسفی در مورد دموکراسی اکثراً محدودیت‌های زمانی و مکانی خود را داشته و تطبیقات آن اگر در تناقض با طرح‌ها و مفاهیم اساسی قرار نداشته است، اقلأ انحرافات عمیقی از فلسفه نظری را با خود حمل می‌کرده است. علاوه بر این که اگر دموکراسی فردی و دموکراسی اجتماعی هر دو را نتوانیم توده‌ای بسازیم، اگر نتوانیم دموکراسی را به عنوان جزئی از زندگانی طبیعی انسان‌ها مسجل نمائیم و اگر قادر نگردیم آگاهی اجتماعی و شعور اجتماعی را از طریق دموکراتیزه کردن اجتماع اعتلاء بخشیم؛ در آن صورت تغییرات و دگرگونی‌های ساختی هر قدر هم جدی، ژرف و گسترده باشد، نمی‌تواند در جهت اعتلاء سطح مادی و معنوی انسانی به خدمت گرفته شود و امکانات عقب‌گشت، سوء استفاده، فریبکاری و یا اختناق اجتماعی بیش از حد زیاد است.

بدین صورت دموکراسی به مفهوم آزادی انسان از محدودیت‌های غیرانسانی اگر هم در زمانه ما ابعاد تازه‌ای گرفت و افق گسترده تری را درنوردید، ولی تکامل اوضاع در دو دهه اخیر نشان دهنده این واقعیت است که با بعرج تر شدن زندگی اجتماعی و با ارتباط نزدیک مردمان جهان با همدیگر، باید با جسارت بیشتری در پی تعمیق مفهوم دموکراسی برآمد، آن را در زندگی میلیون‌ها انسان زحمتکش عجین کرد و آن را به عنوان شرایط لازم پیشرفت واقعی بشری در کل و در هر جامعه مشخص شناخت و بدین صورت با غلبه بر فریبکاری و تحجر فکری، به جنگ نظام‌های غیرانسانی که اکنون با جلوه‌های مختلف، سد راه تکامل انسان شده‌اند، رفت.

بنابراین، قرن آینده با سه مشکل اساسی: رشد اقتصادی و یا عادلانه ساختن نظام اقتصادی جهانی، مشکل استعمار و امپریالیسم و معضله دموکراسی و آزادی انسان مواجه خواهد بود و به یقین، موضع‌گیری نسل‌های آینده در مورد این سه معضله اساسی، سیمای آتی جهان بینی ما را نشان خواهد داد...

۳- قرن آینده بهتر و یا بد تر؟ (پیشرفت‌های علمی و پرابلم‌های انسانی)

اگر قرن ما مشکلات عظیم و پیچیده‌ای را برای آیندگان به می‌راث مانده است، پیشرفت‌های بزرگ و شگرفی نیز محصول همین قرن و به ویژه پنجاه سال اخیر آنست. پس از انقلاب صنعتی در قرن هجدهم بشریت قدم‌های فراخی به جلو برداشت. رشد نیروهای مؤلده و داخل شدن صنعت و بخار در زندگی انسان عامل کنش‌ها و برخورد‌های شدید میان ملل و مردمان مختلف، گسترش ساحه نفوذ استعماری و به وجود آمدن افکار و نظریات، جهان بینی‌ها و فلسفه‌های جدیدی گردید که در طی بیش از دو قرن با همه نیش و نوش و نشیب و فراز آن به عنوان محصله و نتیجه عصر انقلاب صنعتی شناخته می‌شود.

تکامل سریع بشر در طی پنجاه سال اخیر، داخل شدن در قلمرو اکتشافات هسته‌ای، آغاز پژوهش‌های علمی در فضای خارجی و گذشتن از آن به قلمرو انفورماتیک بنا بر نظر برخی از دانشمندان آغاز فرجام عصر صنعتی است که اکنون با همه طرز تلقی‌ها و کنش‌های خود و با شیوه‌های برخورد خود به مسائل و معضلات انسانی به مثابه سده‌ای در برابر پیشرفت‌های جدید انسان قد علم کرده است. این پیشرفت‌های علمی و تخنیکی در شرایطی نصیب ما شده است که اکثریت عظیم انسان‌ها در کره زمین هنوز با تلاش‌های ناکام خود آرزومند داخل شدن در قلمرو صنعتی‌اند و آنرا حلال مشکلات و معضلات لاینحل عقب ماندگی و تفاوت‌های بزرگ رفاهی می‌دانند. امواج پرتلاطم این نهضت علمی - تخنیکی جدید که اکنون مصروف تهیه برنامه و سیستم جهانی خود است، به یقین تأثیرات بزرگی بر پیشرفت‌های آتی ما در طلیعه قرن جدید خواهد داشت. ولی آنچه هنوز در پرده کتمان است، اینست که آیا این پیشرفت جدید همانند سلف خود به عنوان یک پدیده محدود منطقه‌ای نصیب ملل و کشور‌های محدود و انگشت شماری خواهد بود و یا این که - چنانچه ادعا می‌کنند - این محدودیت (اروپائی و یا نیمه شمالی) نیز از خصوصیت‌های جامعه صنعتی بوده و نهضت جدید می‌تواند در دسترس ملل و کشور‌های عقب مانده در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین نیز قرار گیرد.

ولی آنچه مهم‌تر است، موقعیت و یا دقیقتر بگوئیم سرنوشت اجتماعی این پیشرفت‌ها است. یعنی این که آیا این پیشرفت جدید می‌تواند انسان‌های آینده را در حل معضلات سه گانه (رفاهیت، استعمار زدائی و آزادی‌های فردی و اجتماعی) یاری رساند و یا این که این نهضت خود شگاف میان حاکمان و محکومان را ژرفتر ساخته و مایه امتداد بی‌عدالتی‌ها و حقه بازی‌های جدیدی می‌گردد.

قدر مسلم اینست که پیشرفت های علمی جدید در پنجاه سال اخیر از یک جانب در دست عده ای آزمند و قدرت طلب به ابزاری برای سرکوب ملل و مردمان جهان مبدل گردیده و باعث ایجاد "توازن رعب" در مناسبات بین المللی گردید، ولی از جانب دیگر در تحقق پیشرفت های اجتماعی و امکانات رفاهی نقش به سزائی داشته است.

داخل شدن ابزار های تخنیکی جدید در زندگی روزمره میلیون ها انسان سطح دید، توقعات، برخوردها و قضاوت های آن ها را به شدت متأثر گردانیده است و این خود جامعه کنونی ما را از دید جامعه شناسانه در سطح بلند تری از دوران پارینه قرار داده است.

با درک سمت حرکت کلی انسان معاصر میتوان انتظار داشت که انسان های قرن بیست و یکم و نسل های آینده، بنابر اوضاع و شرایط بهتر زندگی، آگاهی و تجربه اندوزی بیشتر، موفق تر در پی حل معضلات و مشکلات خود برمی آیند و بهتر میتوانند از مصائب و بدبختی های دوره ما را فرا گرفته است، اجتناب ورزند. چه استعمار زدایی و تحقق آزادی، پایه ها و پیش شرط های ایجاد یک جامعه بین المللی مرفه است. و اینها همگی به آگاهی اجتماعی و درک موقعیت خود و دیگران وابسته است که در دوران کنونی و آینده بنابر پیشرفتهای علمی و تخنیکی، ارتقای وسائل ارتباط جمعی و شمولیت آن میتواند موفق تر و همه جانبه تر از گذشته به پیش رود.

ولی از جانب دیگر باید این نکته را نیز اضافه کرد که خطر سوء استفاده از پیشرفت های کنونی و آتیه همراه با فقدان و یا فروپاشی پایه های اخلاقی و ارزشی در سطح جهانی روز افزون میگردد. بنابر این، کوچکترین غفلت در مورد سمت حرکت نیروهای انحصارگر، خیالپرداز و متعصب میتواند نهایی دردناک و شرم آلود برای تمام دستاوردهای بشری تلقی گردد.

۴- نقش ایده ها و ایده آل ها (انگاره ها و آرمان ها) در آینده بشری:

دوران کنونی ما اگر شاهد پیشرفت های عظیم علمی، تپ و تلاش های بی حساب برای تحقق جوامع آرمانی و کوشش هایی برای حصول رفاهیت عمومی بوده است، از جانب دیگر تجارب پنجاه سال اخیر شکست بسیاری از افسانه ها و "جزم" های اعتقادی را در برخورد با صخره های محکم واقعیت وجودی کلیت انسانی مسجل گردانیده است.

ایده ها (انگاره ها)ی جامعه گرایانه و فردگرایانه هر کدام با یکجانبه نگری، تکیه بر اصالت اراده و پائین آوردن نقش انسان تا سرحد حیوانات بی شعوری که بجز از نیازمندی های مادی به چیزی دیگر نمی اندیشد و یا قطعه ای کوچک از "ماشین بزرگ" اجتماع که هم انسان ها را به مثابه ابزار می بلعد وهم فرآورده های انسانی را، همگی شرایطی را به وجود آورد که شایستگی فقط بر پایه دست آورد های مادی - تخنیکی اندازه گیری شود، نه بر پایه چگونگی استفاده از آن در خدمت بهروزی انسانی.

بدین صورت هر قدر این فلسفه ها در ساحة تطبیق پیشروی نمودند و جوامع نمونه ئی خود را بنا کردند، به همان اندازه نیاز به یک بازسازی بنیادی جامعه انسانی بیشتر احساس می شود. ورشکستگی کامل و یا جزئی ایده آل ها (آرمان ها) در قلمرو اجتماعی، جامعه شناسی و روانشناسی انسان های بدوی را در لفاغه انگاره ها و ایده های پرزرق و برق، ولی تهی از مضمون و محتوای انسانی دو باره پرورش داد.

این فرآیند عقب گرایانه و پوچ گرایانه به آن حدی از ابتذال و ازخود بیگانگی ارتقاء یافت که در جوامع صنعتی و جوامع سنتی انواع مختلفی ازعکس العمل ها را سبب گردید. در جوامع صنعتی پاسیفیسیم در اشکال سیاسی و اخلاقی آن رواج یافت و در جوامع سنتی "بازگشت به خویشتن" تاریخی - مذهبی، خود را به مثابه بدیلی مطرح ساخت. ولی آیا این بدیل می تواند به معضلات مادی و معنوی بشر در سفر آتیه اش پاسخ لازم را بدهد؟

تجربه بازگشت به " مسیحیت ناب " در اروپا و " بنیادگرایی " بر سر اقتدار در ایران، افغانستان و لبنان تا حدود زیادی مأیوس کننده است. چه در همه این احوال برخورد های این نیرو ها درعکس العملی مملو از تعصب، عقبگرایانه و ظلمت ستایانه بوده است و تا اکنون مانند بسیاری از نیرو های شورشی در صدد نفی شرایط ماحول خود اند. ولی اولاً در این نفی درست در مقابل جهات مثبت تمدن بشری قدعلم می نمایند و از جانب دیگر خود بدیلی برای فایق آمدن بر نابسامانی های اجتماعی ندارند، بگذریم از این که این ناتوانی گهگاهی در تخیلات سفیهانه و خود فریبی عامه پسند نیز خود را جلوه گر می سازد.

بدین صورت، چنانچه تجارب ما نشان می دهد، گاهی ایده ها و فلسفه های تطبیقی جای ایده آل ها و آرمان ها را می گیرد و زمانی هم ایده آل ها خود را به عنوان یک شمولیت جزئی خارج از دایره زمان و مکان مطرح می سازد و بدین صورت تا سرحد یک " فلسفه عملی " و یا سیاست پائین می آید که محدودیت های زمانی و مکانی را نفی کرده و خود را در دایره اوهام و تخیلات فریبنده اسیر می سازد.

اکنون آنچه ضروری به نظر می آید، اینست که " مونیسم " که تا اکنون فقط در ساحه متافزیک غلبه کسب کرده است، خود را در ساحه تاریخ و اجتماع نیز گسترش بدهد و به این صورت تمدن مادی - تخنیکی کنونی بشر در چاچوب این " مونیسم " یا " یکتاگرایی " پایه معنوی و اخلاقی خود را به عنوان یک نظام ارزشی کاراً و هماهنگ با رشد روز افزون نیازمندی ها و دستآورد های بشری به وجود آورد.

این نظام ارزشی که می تواند منابع متعددی از مذهب، عرفان، عرف و عادات و اخلاق و یا فلسفه ها و قوانین بشردوستانه داشته باشد، فقط می تواند در صورتی به عنوان یک تمدن هماهنگ معنوی تثبیت گردد که سیر توالی و پیشرفت بشری را در کل به عنوان هدف خود تعیین نماید.

این مسأله اکنون واضح شده است که انسان موجود ایده آل پرست است، ولی این ایده آل ها که می توانست رهگشای بشریت به جلو باشد، در طول تاریخ اکثراً به قلاده بردگی استحاله نموده است. کوشش نسل های آینده در تعیین جایگاه تاریخی - منطقی ایده آل ها به عنوان ابزاری برای پیشرفت انسانی و به عنوان پشتوانه پیشرفت های مادی - تخنیکی و رهنمای زندگی عملی باید با دیدی روشن و آینده نگر صورت بگیرد، تا مگر ایده ها و ایده آل ها، زندگی عملی و جامعه آرمانی، خلاصه فلسفه و تاریخ در رشته ای ناگسستگی و پرتلاؤ بهم پیوند بخورند و امتداد یابند.

۵ - خاتمه کلام: (موقعیت جوانان ما در قرن آینده)

جوانان افغانی در آستانه ورود به قرن آینده در وضع سخت اسفناکی به سر می برند. در حالی که در سطح جهانی یگانه نیروی پرتلاش اجتماعی جوانانی اند که بر ضد آلودگی های محیط زیست، بر علیه مسابقات تسلیحاتی و بعضاً نیز علیه احجافات امپریالیستی و تعدی به حقوق بشر- صف آرائی دارند؛ در شرایطی که آمادگی های بزرگی برای ورود به قرن آینده برای جوانان جوامع پیشرفته در دست است؛ جوانان امروز ما و جوانان فردای ما - که اطفال کنونی ما اند - در زیر پاشنه خون آلود استعمار روس دست و پا می زنند. صد ها هزار تن آن ها از داشتن پدر، برادر، مادر و خانواده آرام محروم شده اند، و بعضاً برای " شستشوی مغزی " به آن طرف مرز برده می شوند تا با وسائل جهنمی روان شناسانه و یا تربیتی از آینده، حال و گذشته خود انقطاع یابند. بیش از یک میلیون و نیم طفل و جوان ما در آوارگی بدترین نوع محرومیت مادی و معنوی را سپری می نمایند. یک نسل کامل جوانان ما توسط روس سر بریده شد، یک نسل در حال جوانه زدن ما در زیر تربیت عناصر بیگانه پرور، جاهل و بی آرم به ابزار گنگ و بی اراده نیروهای رجعتگرا مبدل شده اند؛ و یک نسل دیگر نیز در خیمه های آوارگی در مغاک بد بختی مادی و ظلمت جهل و نادانی دست و پا می زنند.

جوانان ما با این وضع و حالت چگونه می توانند کاروان پرجلالت پیشرفت بشری را بدرقه نمایند؟ ما جز از این راهی نداریم که از میان همه این سیه روزی دست به سوی اطفال و جوانانی دراز کنیم که می توانیم بدان ها دسترسی داشته باشیم و از میان آن ها پیشقراولان لشکر جرار رنج و مبارزه و پیروزی را برای فردا های روشن و پر از امید زیر تربیت بگیریم.

تنها درک این نکته که ما در مفاک تیرهٔ بدبختی و سیه روزی زندگی می‌کنیم، کافی نیست. فهم این نکته هم ضروری است که ملت‌های زیاد و مردمان بی‌شماری در نشیب و فراز حادثه‌ها - همانند ما - غرق در تیرگی و سیاهی روزگار بوده‌اند و فقط آن‌هایی بر خود و تاریخ خود، بر گذشته و آتیهٔ خود حاکمیت به دست آورده‌اند که در عمق مصیبت‌ها و ناکامی‌ها فروغ جاودانهٔ امید را در دل نگهداشته و برای خروج از ورطه‌ها و بلایا همت را از دست نداده‌اند.

فاجعهٔ کنونی اگرچه زخم‌های ناسوری بر دل و پیکر ملت ما نشانده است، ولی در درازنای تاریخ ما این فاجعه، لحظه‌ای بیش نیست که در میان‌هاله‌ای از حماسه و جانبازی و مقاومت شگفت و پرافتخار مردم ما گم می‌شود.

من یقین کامل دارم که در آستانهٔ ورود به قرن آینده، کشور ما و مردم ما در افغانستان آزاد، آباد، شگوفان و صلح‌دوست زندگی خواهند کرد و فرزندان خجسته و باهمت ما آنچنان که نسل ما استعمار را درهم کوفت، عقب‌ماندگی، تجر و بدبختی را نیز با همین همت از سرزمین محبوب و همیشه آزاد افغانستان بیرون می‌رانند. و به امید آن روز این دفتر را می‌بندم.

"عبدالقیوم رهبر"

هفتم آگست ۱۹۸۸م